

مطالعه تطبیقی عوامل وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی ایران و شکست انقلاب مصر

محمدحسین پناهی،* نیما شجاعی باغینی**

(تاریخ دریافت ۹۴/۰۸/۱۵، تاریخ پذیرش ۹۶/۰۲/۰۹)

چکیده

با وجود عوامل مشترک در وقوع انقلاب‌ها، به‌منزله پدیده‌های اجتماعی، تفاوت‌های درخور مطالعه‌ای نیز دیده می‌شود. با توجه به اهمیت انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر برای منطقه خاورمیانه، هدف مقاله حاضر مقایسه عوامل وقوع، پیروزی یا شکست انقلاب‌های ایران و مصر، براساس نظریه جان فورن درباره انقلاب‌های کشورهای جهان سوم، است. پس از طرح مباحث نظری، براساس تعریف پناهی از انقلاب و نظریه فورن، سه پرسش مقایسه‌ای مطرح و با استفاده از روش تطبیقی بررسی شد. یافته‌ها نشان می‌دهد که انقلاب مصر انقلابی تمام‌عیار نیست، بلکه می‌توان آن را انقلاب سیاسی ناتمام دانست. همچنین، مشخص شد که عوامل پنج‌گانه نظریه فورن برای وقوع خیزش انقلابی در هردو جامعه ایران و مصر وجود داشتند. اما، عوامل مختلف، از جمله وضعیت خاص نیروهای نظامی، که برای استقرار و پایداری رژیم انقلابی ضرورت دارد، در انقلاب مصر وجود نداشت و سبب شکست آن شد. درنهایت، پژوهشگران پیشنهاد می‌کنند که برای بالابردن قدرت تبیین نظریه فورن بهتر است عامل ششمی با عنوان «وضعیت نیروهای نظامی» به نظریه افزوده شود.

* استاد گروه پژوهشگری دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول) mhpanahi2@gmail.com

** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی ni.shojaei@gmail.com

مقدمه

پدیده انقلاب یکی از موضوعات مهم برای بررسی در علوم اجتماعی است. در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا انقلاب‌هایی در چند دهه گذشته رخ داده است، که انقلاب اسلامی ایران (۱۹۷۹) و انقلاب مصر (۲۰۱۱) دو نمونه مهم از آنها هستند. از مهم‌ترین ابعاد مطالعات انقلاب، مطالعه عوامل وقوع و پیروزی آن است که این مقاله به آن می‌پردازد.

انقلاب اسلامی ایران، به‌منزله مهم‌ترین واقعه در تاریخ معاصر ایران (حتی منطقه و جهان)، قابلیت مطالعات گوناگون و نظریه‌پردازی دارد و هنوز هم در کانون توجه پژوهشگران این حوزه است. انقلاب اسلامی ایران، به دلیل ماهیت منحصربه‌فردش، به تعبیر فوکو، روحی شد در جهان بی‌روح معاصر (فوکو، ۱۳۸۶)، و روح جدیدی در مطالعات انقلاب دمید. به نظر فوکو، تکینگی این واقعه و روح موجود در آن، باعث شده بود که انقلابیون ترس خود را فراموش کنند و به راحتی در برابر مسلسل و تیربار قرار بگیرند. او می‌گوید:

من ایرانی‌ها را در پاریس می‌شناختم و آنچه در بسیاری از آنان مرا شگفت زده می‌کرد ترس بود... وقتی درست پس از کشتار ماه سپتامبر [۱۷ شهریور] به ایران وارد شدم، به خودم می‌گفتم که با شهری وحشت‌زده روبه‌رو خواهم شد، چون در آنجا چهارهزار نفر کشته شده بودند. نمی‌توانم بگویم که در آنجا مردمانی شاد و مسرور دیدم، اما از ترس خبری نبود و حتا شجاعتشان بیشتر هم شده بود (فوکو، ۱۳۸۶: ۶۳).

در باب جنبش انقلابی مصر، که پس از وقایع انقلاب تونس روی داد، برخی بر این باورند که می‌توان این جنبش را ذیل عنوان «اسلام‌گرایی»، «بیداری اسلامی» یا «موج دوم جنبش‌های اسلام‌خواهی» صورت‌بندی کرد (نجفی، ۱۳۹۱؛ اخوان‌کاطمی، ۱۳۹۲: ۳۰؛ واعظی، ۱۳۹۰: ۳۵۲). برخی دیگر با این طبقه‌بندی مخالفانند (شیرازی و رسولی، ۱۳۹۰: ۸۲؛ بیات، ۲۰۱۰: خسروخاور، ۲۰۱۲). با بررسی عوامل مؤثر در وقوع انقلاب مصر و ایران، می‌توان شباهت‌های درخور توجهی پیدا کرد، ولی شعار اصلی انقلاب مصر (نان، آزادی، عدالت اجتماعی) با شعار مهم انقلاب ایران (استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی) متفاوت بود که اختلافی اساسی میان این دو به‌شمار می‌آید. شاید بتوان انقلاب مصر را انقلابی مدنی نامید که به شکست منجر شد و لازم است عوامل شکست آن بررسی شود. در واقع، نخبگان سیاسی انقلاب مصر نتوانستند آن را از بحران‌های انقلابی عبور دهند و انقلاب مصر، که در ابتدا با اعلام بی‌طرفی ارتش پیروز شده

بود، پس از دوسال، با کودتای ارتش شکست خورد، درحالی که رهبران انقلاب اسلامی توانستند انقلاب را از وضعیت بحرانی انقلابی عبور دهند و آن را به پیروزی برسانند. به نظر بارانی، موفقیت انقلاب‌ها تا حد زیادی به «نقش نیروهای نظامی» و چگونگی پاسخ ارتش به انقلاب وابسته است (بارانی، ۲۰۱۳). برای نمونه، حاضری و صالح‌آبادی از ساختار ضعیف ارتش شاهنشاهی (ساختار فرماندهی، ترکیب گروهی، نارضایتی در ارتش و تغییر نقش ارتش) به‌منزله عاملی مهم در وقوع انقلاب ایران یاد می‌کنند (حاضری و صالح‌آبادی، ۱۳۸۳: ۱۳)، که با توجه به موضوع ما، می‌توان آن را همچون نقشی مثبت برای نیروهای نظامی در تحقق انقلاب در نظر گرفت، اما درباره انقلاب مصر، تتی و گرواسیو^۱ می‌گویند که فضای به وجودآمده در دوران کودتا «به‌سوی عناصر باقی‌مانده و غیردموکراتیک رژیم پیشین سوق» پیدا می‌کند (تتی و گرواسیو، ۱۳۹۲: ۱۴۳). آنها نتیجه می‌گیرند که «عملکرد ضعیف اخوان المسلمین در حکومت‌داری، ماهیت کودتای نظامی ارتش را، که درحقیقت علیه مردم مصر و پتانسیل‌های انقلابی حاصل از نارضایتی عمیق از رژیم پیشین و سیاست‌های آن سازمان‌دهی شده، در حاله‌ای از ابهام قرار داده‌است» (تتی و گرواسیو، ۱۳۹۲: ۱۴۲). بنابراین، می‌بینیم که کودتای «نیروهای نظامی» در مصر، عملاً، انقلاب مصر را به شکست کشاند، که نشان‌دهنده نقش منفی آن در انقلاب مصر است. در این مقاله، با استفاده از الگوی جان فورن، به بررسی عوامل وقوع انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر می‌پردازیم، و برای تکمیل آن «نقش نیروهای نظامی» را به‌مثابه عامل مهم دیگر به الگوی فورن اضافه می‌کنیم، تا پیروزی یکی و شکست دیگری را تبیین کنیم.

طرح مسئله

با وقوع انقلاب در مصر، در سال ۲۰۱۱، مقایسه‌های بسیاری میان این انقلاب و انقلاب‌های پیش از آن، مانند انقلاب اسلامی ایران، صورت گرفته‌است. شباهت‌های بسیاری میان این دو وجود دارد، ولی انقلاب مصر یک‌سال پس از روی کارآمدن محمد مرسی، رئیس‌جمهور منتخب، با فروافتادن دولت او، شکست خورد و از این جهت تفاوت بزرگی میان این دو انقلاب شکل گرفت. عوامل وقوع و پیروزی در یکی و شکست در دیگری می‌تواند موضوع مطالعه‌ای تطبیقی باشد. در علوم اجتماعی هیچ‌زمان نمی‌توان به‌صورت قطعی به تبیین و پیش‌بینی دست زد، اما

^۱. Teti and Gervasio

می‌توان از طریق مطالعات تطبیقی به بررسی و شناسایی برخی عوامل نسبی اثرگذار در این انقلاب‌ها پرداخت.

آصف بیات (۲۰۱۳) در مقاله «انقلاب در زمانه بد»، تلویحاً، به علل شکست انقلاب مصر اشاره کرده‌است. او می‌گوید که امکان دارد تغییراتی درون ساختار موجود اتفاق بیفتد، بی‌آنکه تغییری در سطح دولت رخ دهد (بیات، ۲۰۱۳: ۴۹). بنابراین، تغییر نکردن واقعی دولت ممکن است عامل اصلی شکست انقلاب مصر باشد. بیات که شاهد افول دولت‌های برآمده از انقلاب‌های کشورهای عربی است بیان می‌کند که آنچه در مصر و تونس رخ داد، بیش‌ازاینکه انقلاب باشد، اصلاح بود (بیات، ۲۰۱۳: ۵۱). او امیدوار است که مسیر اصلاحات ادامه پیدا کند، که البته درباب مصر، با ایفای «نقش نیروهای نظامی»، باید در کوتاه‌مدت این امید را از دست‌رفته قلمداد کرد.

با اینکه خزان عربی به‌معنای نابودی جنبش‌های مدنی موجود در منطقه نیست و اتفاقاً تحولات آتی دموکراسی‌خواهانه در منطقه لاجرم از همین مسیر بایستی عبور کند، عدم موفقیت در تداوم این جنبش‌ها و انقلاب‌ها، به‌دلایل گوناگون، وضعیتی را بر منطقه تحمیل کرده‌است که نتیجه‌اش از یک‌سو رشد افراطی‌گری، و از سوی دیگر، حمایت بیشتر غرب از اقتدارگرایی برای مقابله با افراطی‌گری است. و دقیقاً این به‌دلیل فقدان رویکرد غالب دموکراسی‌خواهانه در این کشورهاست. بنابراین، لازم است عوامل و فرایندهای این انقلاب‌ها و جنبش‌های انقلابی با دقت مطالعه شود، تا شناخت بهتری از وضعیت منطقه به‌دست آید. با توجه به نکات پیش‌گفته، اولین پرسشی که می‌توان مطرح کرد این است که آیا می‌توان انقلاب مصر را همچون انقلاب ایران، از منظر جامعه‌شناسی، انقلاب به‌معنای دقیق کلمه دانست؛ دومین پرسش این است که چه شباهت‌هایی در علل وقوع انقلاب در ایران و مصر وجود داشت؛ و سومین پرسش این است که عوامل پیروزی انقلاب ایران و شکست انقلاب مصر چیست.

چارچوب نظری

قبل از ورود به بحث چارچوب نظری، لازم است به ویژگی‌های پدیده انقلاب از منظر تعاریف انقلاب اشاره کنیم و تعریف خودمان را از پدیده انقلاب مشخص کنیم. برای رعایت اختصار، به دو تعریف از انقلاب اشاره می‌کنیم: اسکاچپول انقلاب را چنین تعریف می‌کند: «انقلاب اجتماعی دگرگونی اساسی و سریع دولت و ساختار طبقاتی و ایدئولوژی حاکم بر جامعه است، که به‌وسیله و همراه با قیام خشونت‌آمیزی از پایین تحقق می‌یابد» (اسکاچپول، ۱۹۷۹: ۴). به نظر ما، این تعریف به‌اندازه کافی دقیق نیست. در بسیاری از انقلاب‌ها ممکن است انقلابیون به

خشونت متوسل نشوند؛ به علاوه، ساختار طبقاتی جامعه متغیری نیست که به سرعت دگرگونی اساسی یابد، و بتوان به راحتی آن را ارزیابی کرد. بنابراین، به تعریف مناسب تری نیازمندیم. پناهی انقلاب را چنین تعریف می‌کند: «انقلاب یک حرکت جمعی توده‌ای فراقانونی است که به سرنگونی رژیم و دگرگونی اساسی و سریع خاستگاه اجتماعی (طبقاتی) نخبگان سیاسی حاکم منجر می‌شود» (پناهی، ۱۳۹۱: ۳۷). سپس، توضیح می‌دهد که این تعریف شامل دو متغیر پیامدی و سه متغیر فرایندی است و نشان می‌دهد که:

در انقلاب اسلامی ایران هر پنج عنصر را به راحتی می‌توان تشخیص داد. انقلاب اسلامی رژیم حاکم پهلوی را سرنگون کرد و خاستگاه اجتماعی نخبگان سیاسی را به طور اساسی دگرگون ساخت. این دگرگونی در نخبگان سیاسی با یک حرکت جمعی توده‌ای و فراطبقه‌ای از پایین به وقوع پیوست که بر اساس قوانین حاکم رژیم پهلوی غیرقانونی یا به تعبیر درست تر «فراقانونی» محسوب می‌شد (پناهی، ۱۳۹۱: ۳۸).

ما در این مطالعه تعریف پناهی را که موسع تر و بررسی آن سهل تر است مبنای تحقیق خود قرار می‌دهیم. اکنون به موضوع تبیین وقوع انقلاب‌ها می‌پردازیم. برای تبیین وقوع انقلاب‌ها، نظریه پردازان راه‌های متفاوتی را پیموده‌اند. جک گلدستون از چهار نسل نظریه در این زمینه نام می‌برد (گلدستون، ۱۳۸۷: ۱۵). گلدستون درباره نسل چهارم می‌گوید: «نسل چهارم نظریه‌ها استدلال می‌کنند که ما باید توجه دقیقی به آنچه در بروز و گسترش منازعات انقلابی رخ می‌دهد، مبذول داریم»؛ چرا که در اینجا «کارگزاری، ایدئولوژی و پیشرفت روند انقلابی» نیز در کانون توجه و مذاقه قرار می‌گیرد (گلدستون، ۱۳۸۷: ۲۸). از طرف دیگر، فورن نیز به این قائل است که در نظریه‌های نسل چهارم، نقش فرهنگ و ایدئولوژی در وقوع، فرایند و پیامدهای انقلاب‌ها مهم است. او می‌گوید نظریه پردازان تمایل داشته‌اند که صرفاً یک بخش از عاملیت و ساختار را برجسته کنند، نه اینکه به چندین عامل توجه کنند (فورن، ۱۹۹۳).

فورن برای دقیق تر کردن مباحث نسل چهارم نظریه پردازان انقلاب می‌گوید که یک پرسش مهم در اینجا با توجه به موضوع ما مطرح می‌شود: چه کسی به طور دقیق انقلاب می‌کند؟ تحقیق‌هایی که از ۱۹۸۰ به این سو انجام شدند، با توجه به انقلاب‌های کوبا، ایران و نیکاراگوئه، بر نقش نیروهای شهری تأکید داشتند (فورن، ۱۹۹۳). برای نمونه، تحقیق مقدم (۱۹۹۵) و فورن (۱۹۹۳) به ائتلاف میان طبقاتی اشاره دارند که در آن اتحاد میان طبقات گوناگون شهری، عامل محرکه وقوع انقلاب بود. علاوه بر طبقه، دیگر وجوه ساختار اجتماعی نیز بررسی شده است:

مانند جنسیت، قومیت و مذهب. مقدم (۱۳۹۰) به نقش زنان در بسیاری از انقلاب‌های اجتماعی اشاره دارد. فورن نیز نقش فرهنگ را برجسته می‌کند (فورن، ۱۹۹۳؛ ۱۳۹۱).

از طرف دیگر، با توجه به تحول‌های اخیر منطقه خاورمیانه، شاهد مناسبات، روندها و الگوهای جدیدی در تحقق انقلاب‌ها هستیم. بسیاری بر این باورند که انقلاب‌های کشورهای عربی بسیار کمتر از انقلاب‌های گذشته تحت تأثیر انقلاب فرانسه هستند. شاید بتوان آغاز این روند و فاصله‌گیری انقلاب‌ها از انقلاب فرانسه را وقوع انقلاب اسلامی دانست. انقلاب اسلامی ایران در زمان و مکانی رخ داد که چندان پیش‌بینی‌شده نبود، و تفاوت‌هایی اساسی هم با دیگر انقلاب‌های جهان‌سومی داشت (گل‌محمدی، ۱۳۸۸: ۱۳). از طرف دیگر، این انقلاب دگرگونی مهمی در نظریه‌های جامعه‌شناسی انقلاب ایجاد کرده‌است (پناهی، ۱۳۹۱: ۲۶۳). انقلاب مصر نیز (و به‌طور کلی انقلاب‌های عربی)، به‌بیان خسروخاور «جهان را شوکه کرد» (خسروخاور، ۲۰۱۲)، ولی چرا انقلاب اسلامی با موفقیت همراه بود، ولی انقلاب مصر شکست خورد؟ سعی خواهیم کرد پاسخ مناسبی برای این پرسش در این مقاله پیدا کنیم.

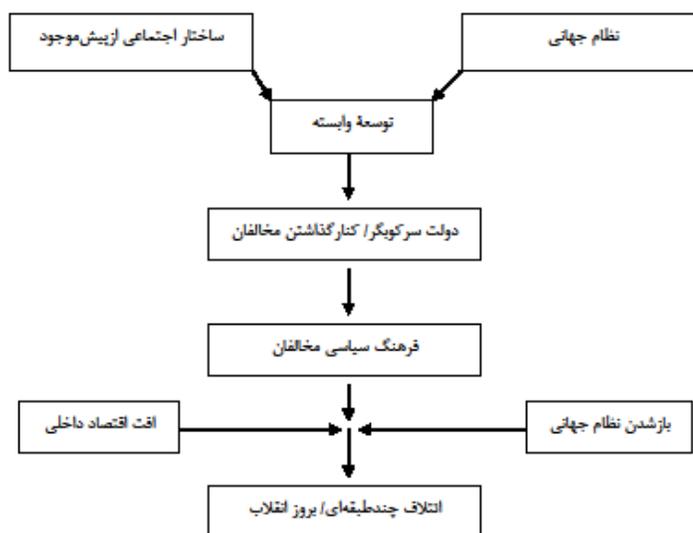
جان فورن در کتاب *مقاومت شکننده* (۱۳۹۱) تلاش کرد سه‌مسئله را در جامعه ایران برجسته کند: پیچیدگی ساختاری جامعه ایران و توسعه وابسته آن؛ نحوه و علت ایجاد جنبش‌های مقاومت در برابر این وابستگی؛ و زیربنای شکننده این جنبش‌های اجتماعی (فورن، ۱۳۹۱: ۲۳). محور کلیدی مباحث او توسعه وابسته است. به‌نظر فورن، توسعه وابسته یعنی «نباشت و گسترش سرمایه نتواند عنصر پویای لازم و اساسی خود را در درون نظام بیابد»، هرچند نوعی از توسعه ممکن است، اما:

این دستاوردها معمولاً با پیامدهای منفی نظیر تورم، عدم اشتغال، مسائل بهداشتی، نارسایی آموزش و پرورش، کمبود مسکن و مانند اینها همراه می‌شود. به‌همین جهت، این‌گونه توسعه را توسعه وابسته می‌نامند که به‌معنای رشد در درون محدوده‌ها، پیشرفت و رفاه اقلیتی از مردم جامعه و رنج و حرمان اکثریت می‌باشد. این فکر جنینی و به‌همراه آن، توجه برابر به نوعی از «پیشرفت» و مضرات آن باید در برابر روایت‌های ساده‌انگارانه پیشین نظریه وابستگی قرار داده شود (فورن، ۱۳۹۱: ۲۳-۲۴).

فورن در نهایت الگوی تبیینی خود را از انقلاب‌های جهان‌سومی به‌شکل صفحه بعد ارائه می‌دهد (فورن، ۱۳۹۱: ۵۳۶).

او در کتاب دیگرش، *نظریه‌پردازی/انقلاب‌ها* (۱۳۹۰)، عوامل انقلاب را با حروف انگلیسی مشخص کرده و نوع انقلاب‌ها را نیز (با استفاده از روش تحلیل تطبیقی کیفی و جبر بولی) تعیین می‌کند. به‌نظر فورن، پنج‌عامل را می‌توان به‌مثابه عوامل اصلی تبیین‌کننده انقلاب‌های

جهان سوم مشخص کرد که عبارت‌اند از: (۱) توسعه واپسته (A)؛ (۲) حکومت سرکوبگر، انحصارگرا و متکی به شخص (B)؛ (۳) شکل‌گیری و تبلور فرهنگ‌های سیاسی مقاومت و بحران انقلابی (C)؛ همراه با (۴) رکود اقتصادی (D)؛ و (۵) ارتباط باز با نظام جهانی (E) (فورن، ۱۳۹۰: ۳۰۳).



او بر مبنای این پنج‌عامل و نوع ترکیب آنها، شش‌نوع انقلاب را به شرح ذیل مشخص می‌کند: ۱. انقلاب‌های اجتماعی موفق (ABCDE)؛ ۲. انقلاب‌های (اجتماعی) ضداستعماری (ABCDE)؛ ۳. انقلاب‌های اجتماعی واژگون‌شده که دو حالت دارند: الف) به‌قدرت‌رسیدن (ACDE)، ب) از قدرت‌افتادن (AbcDe)؛ ۴. انقلاب‌های اجتماعی نافرجام که دو نوع دارند: الف) ناتمام (ACDe)، ب) شکست‌خورده (bcde)؛ ۵. انقلاب‌های سیاسی، که دو حالت دارند: الف) ناتمام (ABCDE)، ب) انقلاب سیاسی (aBcde) + (abCde) + (aBCDe)؛ ۶. فقدان تلاش برای انقلاب که عبارت است از نبود فعالیت انقلابی (bcde) + (abce) + (BcDe) + (acDe) (فورن، ۱۳۹۰: ۳۳۶).^۱

^۱ حروف بزرگ انگلیسی به معنای وجود آن عامل است و حروف کوچک به معنای فقدان آن عامل.

پرسش‌های تحقیق

- بر اساس چارچوب نظری پیش‌گفته، پرسش‌های زیر را درباره انقلاب‌های ایران و مصر مطرح می‌کنیم:
۱. با توجه به تعریف پناهی از انقلاب، آیا انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر را می‌توان انقلاب تمام‌عیار دانست؟
 ۲. آیا عوامل پنج‌گانه نظریه جان فورن در هر دو انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر وجود دارند؟
 ۳. نیروهای نظامی در موفقیت انقلاب اسلامی ایران و شکست انقلاب مصر چه نقشی داشته‌اند؟

روش تحقیق

بررسی دقیق و عینی انقلاب‌ها از غامض‌ترین و درعین‌حال جذاب‌ترین پدیده‌های اجتماعی و نیازمند روش‌شناسی و روش تحقیق تاریخی و مقایسه‌ای است تا هم شباهت‌ها و هم افتراق‌های موجود در هریک از آنها به دست آید. امکان این مقایسه، به زبان کرین برینتون، با استفاده از بررسی تاریخی ممکن است (برینتون، ۱۳۸۵: ۱۵). او تلویحاً بیان می‌کند در مقایسه انقلاب‌ها باید استعاره‌های مشترکی را میان آنها پیدا کرد و سپس به بررسی مقایسه‌ای دست زد (همان: ۲۳). حال، مهم این است که در پیدا کردن مشابهت‌ها، آن‌گونه عمل شود که به چشم هر انسان عاقلی آن مشابهت‌ها آشکار باشد (همان: ۲۹). ولی، در این تحقیق، ما به بیان مشابهت‌ها اکتفا نمی‌کنیم و به تفاوت‌ها نیز خواهیم پرداخت. گفتنی است طالبان نیز تلاش کرده‌است کاربرد تحلیل بولی یا تکنیک تحلیل کیفی تطبیقی جان فورن از انقلاب اسلامی را در مقایسه با دیگر انقلاب‌ها نشان دهد (طالبان، ۱۳۸۷: ۴۵۷-۴۵۸). در این مقاله تلاش شده‌است با پیش‌فرض گرفتن نتایج نظریه فورن، انقلاب اسلامی ایران و مصر مقایسه و بررسی شود.

انقلاب اسلامی ایران (۱۹۷۹)

بررسی تعریف انقلاب: از آنجاکه پنج‌متغیر موجود در تعریف انقلاب از منظر پناهی در انقلاب ایران حاضرند، می‌توان انقلاب ایران را انقلابی اجتماعی نامید. به نظر اسکاچپول نیز انقلاب اسلامی ایران انقلابی اجتماعی است، چون دولت‌سازی و دادن هویت اجتماعی جدید به مردم بخش مهمی از انقلاب اجتماعی است که در ایران رخ داد (اسکاچپول، ۱۹۸۸). فورن نیز انقلاب ایران را انقلاب اجتماعی می‌نامد (فورن، ۱۳۹۱). معدل، برخلاف نظر اسکاچپول، معتقد

است که انقلاب اسلامی ایران، اجتماعی نیست. او با تحلیل طبقاتی انقلاب ایران می‌گوید که نیروهای انقلابی در ابتدا اقداماتی انجام داده بودند که به انقلاب اجتماعی معطوف بود، ولی در روند انقلاب طبقات حاکم زمین‌دار و تجار موفق شدند جلوی دگرگونی‌های طبقاتی را بگیرند و انقلاب اسلامی را به انقلاب سیاسی تقلیل دهند (به نقل از پناهی، ۱۳۹۱: ۴۷۷). علاوه بر نکات گفته شده، می‌توان با تحلیل طبقاتی، که برخی از پژوهشگران ایرانی صورت داده‌اند، نشان داد که انقلاب ایران واقعاً انقلابی اجتماعی بوده است.

احمد اشرف و بنوعیزی درباره طبقات مهم تأثیرگذار در انقلاب ایران بیان می‌کنند که انقلاب اسلامی در ابتدا حاصل اتحاد سه گروه اصلی روشنفکران جوان، علمای مبارز و نسل‌های جوان‌تر بازاری بوده است (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۸: ۱۱۲). ایشان ادامه می‌دهند که در لحظات نهایی انقلاب، گروه‌های دیگری همچون کارگران صنعتی و کارگران دولت به انقلاب پیوستند و در نتیجه دستگاه‌های دولتی حکومت پهلوی فلج شدند و پیروزی ممکن شد. به علاوه، حاشیه نشینان شهری که گاه‌به‌گاه در تظاهرات توده‌ای مشارکت می‌کردند موتور انقلاب را با سرعت بیشتری به پیش راندند (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۸: ۱۱۲). فورن نیز می‌گوید که:

در متن ساختار طبقاتی ایران، روحانیان، بازاریان، پیشه‌وران، روشنفکران، کارگران و طبقه های حاشیه‌ای شهری یک ائتلاف مردمی تشکیل دادند. دهقانان و عشایر نقش حمایتی اندکی داشتند. زنان و اقلیت‌های قومی نظیر کردها، آذری‌ها و ترکمن‌ها، خارج از مقوله طبقاتی، به صورت یک‌دست در ائتلاف شرکت کردند (فورن، ۱۳۹۱: ۵۶۷-۵۶۸).

بنابراین، برخلاف نظر معدل، می‌توان ادعا کرد که انقلاب ایران انقلابی اجتماعی (البته از نوع شهری) است.

روحانیان نیز یکی از گروه‌های اصلی انقلاب اسلامی ایران بودند. در سال‌های پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، به تعبیر آبراهامیان، سه گروه متفاوت در میان روحانیان شکل گرفته بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۵۸۳) که گروه سوم به رهبری آیت‌الله خمینی به نیرویی تندرو مقابل شاه تبدیل شده بودند. به‌طور کلی، باید رهبری انقلاب را یکی از علل مهم در بسیج و حرکت جمعی توده‌ای از پایین قلمداد کرد (میلانی، ۱۳۸۸: ۱۱۷). نقش امام خمینی، ایدئولوژی، نیروهای مذهبی و نخبگان فرهنگی در انقلاب ایران آنقدر زیاد بود که پس از انقلاب ایران اسکاچپول تعریف خود را از انقلاب تغییر داد و متغیر ایدئولوژی را به آن اضافه کرد (اسکاچپول، ۱۹۷۹: ۴). حتی، به‌زعم پناهی، این انقلاب با محتوای یادشده به انقلابی در نظریه‌های انقلاب منجر شد (پناهی، ۱۳۸۷: ۲۶۳).

نکته مهمی که باید به آن توجه شود این است که امام خمینی با توجه به زمینه موجود فرهنگی در ایران موفق شد که در زمان و موقعیت مناسب به رهبر جنبش انقلابی تبدیل شود. به طور خاص، امام پس از قیام ۱۵ خرداد، در نقش رهبری پرجاذبه ظاهر شد. به تعبیر میلانی: مهم‌ترین دستاورد قیام ژوئن، ظهور [آیت‌الله] خمینی به عنوان یک رهبر سیاسی-مذهبی بود. لحن ضدامریکایی، مخالفت سرسختانه با صهیونیسم، اعتراض علیه استبداد شاه و بالاخره تأکید [آیت‌الله] خمینی بر دین اسلام، جمعیت انبوهی را به دور او گرد آورد... با تبعید [آیت‌الله] خمینی، ویژگی‌های شخصیتی او همچون جسارت در رویارویی با شاه، رهبریت معنوی، قابلیت تکلم به زبانی قابل فهم برای مردم عادی و توانایی متحدساختن گروه‌های مختلف با یکدیگر، در ذهن ملت یکجا گردهم آمد و از او اسطوره‌ای ملی ساخت (میلانی، ۱۳۸۸: ۱۱۷).

طبقه مهم دیگر بازاریان بودند. بازاریان ایران، متفاوت با همتایان غربی‌شان، در زمان‌های اعتراض با بورژوازی بزرگ متحد می‌شدند و با حمایت نیروی روحانی، به نیروی اعتراضی مؤثری علیه رژیم شاه تبدیل می‌شدند (بشیریه، ۱۳۸۹: ۶۳). با اینکه این گروه همیشه از جانب شاه تهدید می‌شدند، به حمایت خود از روند انقلاب ادامه دادند (کدی، ۱۳۹۰: ۴۱۸).

در انقلاب ایران، به هیچ وجه نباید از نقش طبقه متوسط عبور کرد. در این باب، جیمز آلن بیل (۱۳۸۷) نشان می‌دهد که روشنفکران ایران پس از برنامه مدرنیزاسیون شاه جمعیت کثیری را شامل می‌شدند و به چندین بخش موافق و مخالف تقسیم شده بودند؛ مهم‌ترین آنها عبارت بودند از: براندازان (معلم‌ها، استادان، دانشجویان، نویسندگان و...); اصلاحگران (فن‌سالاران، مدیران، مسئولان و...); بندوبست‌چیان که آغازکنندگان و مدافعان شبکه‌های قدرت سنتی بودند؛ و دنباله‌روان که در امن‌ترین مسیر در حرکت بودند (آلن بیل، ۱۳۸۷: ۱۲۰-۱۲۱). در واقع، براندازان را می‌توان روشنفکران معترض ایران نامید.

در معنایی خاص‌تر، به طور کلی، دوران روشنفکری معترض ایران را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۴۲، که می‌توان آن را دوران «کناره‌جویی روشنفکران» نامید. در این دوران، مخالفان و روشنفکران آنقدر با رژیم کج افتادند که اتخاذ موضع مخالف و عدم سازش جزء خصائل اصلی روشنفکری محسوب می‌شد؛ سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۵۶، که می‌توان آن را «بنیادستیزشدن روشنفکران» نامید که در این دوران مباحث روشنفکران روزه‌روز بیشتر متوجه جهان سوم می‌شد و از آن الهام می‌گرفتند (نبوی، ۱۳۹۰: نوزده و بیست). روشنفکران ایران با گرایش جهان‌سومی خود توانستند با کمک دیگر اقشار مشروعیت نظام را زیر سؤال ببرند (همان: ۲۶۶). هرچند جنبش روشنفکری ایران بسیار متکثر بود و حتی در اوایل دهه ۴۰ روشنفکران عرفی در برابر روشنفکران مذهبی علاقه‌ای به پیوستن به جریان اعتراضات پس از

حوادث خرداد ۱۳۴۲ نداشتند (همان: ۱۲۴)، در یک هدف مشترک بودند که عبارت بود از مقابله با رژیم پهلوی. همین هدف مشترک باعث اتحاد آنها شد.

کارگران نیز یکی از گروه‌های مهم انقلابی بودند. درباب نقش کارگران، نیکی کدی می‌گوید: «اعتصابات کارگری خیلی شیوع داشت، اگرچه مورد مخالفت اتحادیه‌های کارگری که زیر نظارت رسمی دولت قرار داشت بودند و گاه نیز به اعمال خشونت تهدید می‌شدند» (کدی، ۱۳۹۰: ۴۰۱).

علاوه بر گروه‌های پیش‌گفته، بایستی به تهی‌دستان شهری و زنان نیز اشاره کرد. درباره اولی، بیات می‌گوید:

«با توجه به مؤلفه‌هایی چون ناامنی، تهی‌دستی، نابرابری و تورم شدیدی که خاص جوامع تهی‌دست‌نشین بود، و نیز صرف امکان بسیج انقلابی از بین تهی‌دستان، بسیاری از ناظران فرض را بر آن گذاشتند که گروه‌های فاقد امتیاز، مشارکت فعالی در انقلاب اسلامی داشته‌اند. توصیف رهبران اسلامی جدید از انقلاب با نام‌هایی چون «انقلاب مستضعفان» و «انقلاب پایمال‌شده‌ها» تأییدی بر این فرض بود؛ یعنی بر اینکه طبقات فرودست جامعه در فرایند انقلاب نقش اساسی ایفا کردند» (بیات، ۱۳۹۱: ۷۵). درباره زنان، مقدم می‌گوید در «انقلاب مردم ایران علیه شاه... تعداد بی‌شماری زن شرکت داشتند. آنها هم مانند دیگر گروه‌های اجتماعی، دلایل گوناگونی برای مخالفت با شاه داشتند: محرومیت اقتصادی، سرکوب سیاسی، تعیین هویت اسلامی، و گرایش به جامعه‌ای با آینده سوسیالیستی» (مقدم، ۱۳۹۰: ۱۹۸).

با توجه به تمام این‌مباحث، می‌توان متغیرهای گوناگون تعریف انقلاب را از منظر پناهی دوباره بازخوانی کرد. انقلاب ایران، هم حرکتی جمعی و توده‌ای از پایین بود (با توجه به نقشی که تمام طبقات یادشده در انقلاب داشتند)، و هم «فراقانونی» بود، به این دلیل که تمام تظاهرات و حرکت‌های این طبقات و گروه‌های اجتماعی، برخلاف قوانین و قانون اساسی رژیم بود و قوانین را نقش بر آب می‌کرد. این گروه‌ها و طبقات، به تعبیر بیات، در مخالفت با قوانین رژیم در صحنه «حضور» پیدا می‌کردند. این حرکت‌ها هم رژیم را ساقط کرد و هم نخبگان سیاسی را به‌طور کلی تغییر داد. البته، گروهی که قدرت را پس از انقلاب به‌دست گرفت و توانست خود را تثبیت کند، نه چپ‌ها، و نه حتی میانه‌روهای مسلمان، بلکه گروه‌های بنیادگرای مذهبی به رهبری روحانیت بودند که هیچ سنخیتی با نخبگان رژیم پیشین نداشتند. نتیجه چنین وضعیتی، تغییر اساسی خاستگاه اجتماعی (طبقاتی) نخبگان سیاسی بود. با توجه به مباحث مطرح‌شده می‌توان انقلاب اسلامی ایران را یک انقلاب اجتماعی تمام‌عیار دانست.

کاربست نظریه فورن: فورن معتقد است ایران تحولات اجتماعی جان‌کاهی را در قرن هجدهم تجربه کرد و هم‌زمان، به دلیل ماهیت بی‌ثبات حکومت‌ها و غلبه سیاست ایلپاتی، نتوانست از فرصت‌های موجود در قرن هجدهم برای توسعه خود بهره‌برداری کند. مهم‌ترین عوامل انحطاط ایران از نظر فورن عبارت‌اند از:

۱. کاهش ارتباط با غرب؛
۲. فرهنگ سیاسی بی‌ثبات، قساوت‌گرایانه و فاقد حمایت مردمی؛
۳. گسست میان حکومت و روحانیت (فورن، ۱۳۹۱: ۱۶۱).

آصف بیات در بیان ریشه‌های انقلاب ایران می‌گوید که ریشه انقلاب ایران به سال‌های پیش از هجده‌ماه اعتراضی برمی‌گردد که به انقلاب ۱۹۷۹ منتهی شد. تغییرات ساختاری از دهه ۱۹۳۰ به بعد (زیر عنوان مدرنیزاسیون)، با کودتای ۱۹۵۳ علیه دولت مصدق تشدید شد. خودکامگی حکومت، ناکارآمدی دولت، فساد و احساس بی‌عدالتی در میان مردم ایران این وضعیت را تشدید کرد. به علاوه، به نظر او، در آن دهه «نسیم کارتری» به تشدید وضعیت انقلابی منجر شد، چون کارتر با فشار بر شاه برای برقراری فضای باز سیاسی زمینه موفقیت اعتراضات را مهیا کرد (بیات، ۲۰۱۰: ۱۶۲-۱۶۳). در اینجا می‌بینیم که آصف بیات به‌اجمال به تمام متغیرهای فورن اشاره دارد. «نسیم کارتری» همان متغیر پنجم (E) فورن است که در واقع از نظام باز جهانی برآمده است. در این باره، آبراهامیان نیز می‌گوید که شاه برای حفظ رابطه با امریکا و فضای خارج، و همچنین حفظ چهره اصلاح‌گر خود، نظارت‌های پلیسی را در اواخر سال ۱۳۵۵ کاهش داد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۶۱۷-۶۱۸). این اصلاحات به زبان نظریه کارکردگرایی بی‌موقع و نامناسب بودند. به همین دلیل علیه شاه و حکومتش نتیجه دادند.

حکومت خودکامه موردنظر بیات، همان متغیر دوم (B) نظریه فورن است: حکومت سرکوب کننده انحصاری. هرچند شاه نیز در مقابل از ماشین نظامی سرکوب کننده و قدرتمندی برخوردار بود، از یک سو، موفق نبودن او در سرکوب بلندمدت نهاد حوزه (به دلیل سازمان‌دهی قوی و عقبه مردمی آن) و نهادهای مدنی موجود در جامعه، و از سوی دیگر، تسهیل زمینه فعالیت برای بخشی از همین نهادها، در نهایت قدرت روحانیان و روشنفکران را برای تحقق کنش جمعی افزایش داده بود.

متغیر اول (A)، توسعه وابسته است. توسعه اجتماعی-اقتصادی (۱۳۴۲-۱۳۵۶) ناموزون ایران در نتیجه درآمدهای هنگفت نفتی و براساس الگوی مدرنیزاسیون غربی ممکن شده بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۵۲۵) که ایران را به یکی از اقمار امریکا در منطقه تبدیل کرده بود. با پیروی از این الگوی توسعه، ایران نه تنها از لحاظ اقتصادی، بلکه از نظر سیاسی نیز به نظام

سرمایه‌داری غربی وابسته شده بود. در سال‌های منتهی به انقلاب، شاهد تضاد شدید میان وضعیت موجود و وضعیت مطلوب برای مردم هستیم. تخیل مردم در آن زمان آرمانی را می‌پروراند که تنها می‌توانست در اتحاد با مذهب رهایی‌بخش و راضی‌کننده باشد.

درباب متغیر فرهنگ سیاسی مقاومت، فورن می‌گوید: «در فاصله بین ۱۵ خرداد ۴۲ و انقلاب ۱۳۵۷، چند فرهنگ سیاسی مخالف شکل گرفت که از آن جمله، گونه‌های افراطی اسلام مبارز و گروه‌های چریکی مارکسیستی را می‌توان نام برد. این تحولات صحنه را برای انقلاب فراهم ساخت» (فورن، ۱۳۹۱: ۵۴۱). سپس، ادامه می‌دهد:

در مورد ایران، باید گفت راه برای پیدایش انواعی از فرهنگ سیاسی و مباحث اسلامی هموار شد: اسلام مبارز خمینی، اسلام بنیادین شریعتی، و اسلام لیبرال مهدی‌بازرگان و نهضت آزادی ایران از آن جمله بودند. در میان فرهنگ‌های سیاسی غیردینی، می‌توان فرهنگ مشروطه‌خواهی ملی و فرهنگ مارکسیستی را نام برد که اولی در جبهه ملی و دومی در جنبش‌های چریکی تجسم یافت (فورن، ۱۳۹۱: ۵۴۲).

«از مواجهه پیچیده فرهنگ‌های سیاسی یادشده -اسلام مبارز، رادیکال و لیبرال، لیبرالیسم غیرمذهبی و مارکسیسم- و طبقه‌ها و گروه‌های اجتماعی مورد بحث -روحانیت، روشنفکران، کارگران، بازرگانان، پیشه‌وران، حاشیه‌شهری‌ها و طبقه‌های روستایی- ائتلاف مردم‌گرایانه و تاریخی جدیدی در ایران شکل گرفت، ائتلافی که به جنبش انقلابی جهانی-تاریخی ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش انجامید» (فورن، ۱۳۹۱: ۵۵۵-۵۵۶).

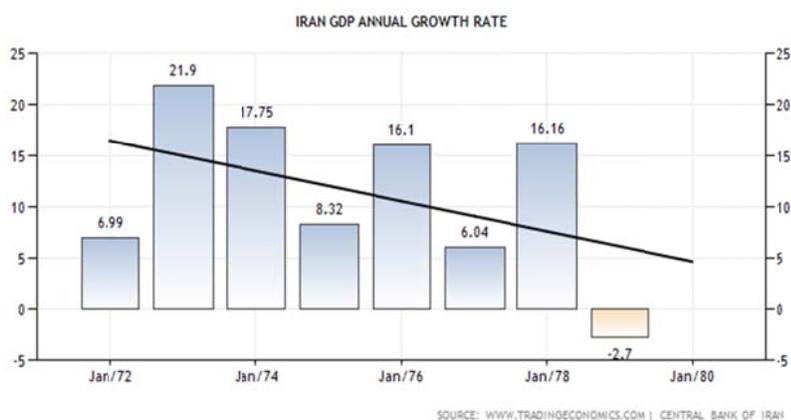
به نظر پناهی و حسینی، امام‌خمینی شخصیتی بود که ویژگی‌های یک رهبر فرهمند را برای تبلیغ و اشاعه این فرهنگ سیاسی مخالفت و رهبری مخالفان رژیم دارا بود (پناهی، ۱۳۹۱: ۳۸۰؛ حسینی، ۱۳۸۸).

درباب متغیر چهارم (D)، آبراهامیان (۱۳۸۹) می‌نویسد که دو بحران غیرمنتظره تمام پیش بینی‌های مرتبط با دوام رژیم پهلوی را مخدوش کرد:

بحران اقتصادی به شکل تورم حاد، و بحران نهادهای ناشی از اعمال فشارهای خارجی بر شاه که هدف از آنها وادار ساختن رژیم به تعدیل کنترل‌های پلیسی و رعایت حقوق بشر به‌ویژه حقوق مخالفان سیاسی در ایران بود. تورم، که در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ تقریباً در اقتصاد ایران به صفر رسیده بود، دوباره در اوایل ۱۳۵۰ پدیدار شد و شاخص هزینه زندگی از میزان ۱۰۰ در سال ۱۳۵۰، به ترتیب، در سال‌های ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵ به ۱۲۶، ۱۶۰ و ۱۹۰ رسید (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۶۱۳).

مطالعه تطبیقی عوامل وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی ایران و شکست انقلاب مصر

درباب بحران اقتصادی، به صورت مختصر، می توان به نمودارهای ذیل رجوع کرد که به ترتیب درباره میزان رشد تولید ناخالص داخلی، جمعیت کشور و میزان تورم در میان سال های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۹ است. این نمودارها نشان می دهند که ایران پیش از انقلاب با نوسان شدید رشد تولید ناخالص داخلی و تورم مواجه بوده، درعین حال که رشد شدید جمعیتی را تجربه می کرده است:

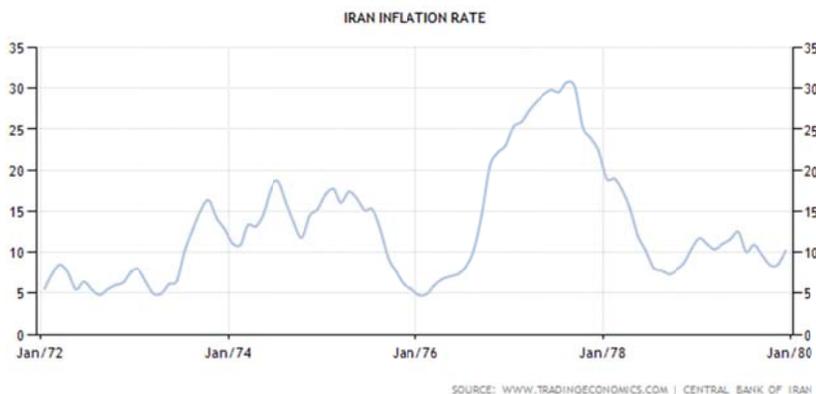


نمودار 1. رشد سالانه تولید ناخالص ملی کشور ایران از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۹

توضیحات پیش گفته نشان می دهند که همه عوامل ذکر شده در نظریه فورن در زمینه سازی وقوع انقلاب اسلامی ایران محقق شده است، و در نتیجه، پاسخ سؤال دوم درباره انقلاب اسلامی ایران مثبت است. جدول ۱ خلاصه نظریه فورن را درباره عوامل و پیامدهای انقلاب اسلامی ایران نشان می دهد:



نمودار ۲. رشد جمعیت کشور ایران از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۹



نمودار ۳. نرخ تورم ایران از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۹

جدول ۱. مصادیق متغیرهای پنج‌گانه نظریه انقلاب جان فونن درباره ایران

نوع پیامد	ارتباط با نظام جهانی (E)	وضعیت اقتصادی (D)	نوع فرهنگ سیاسی مقاومت (C)	نوع دولت (B)	نوع ساختار اجتماعی (A)
موفقیت انقلاب با ائتلاف گسترده و پایه‌ای مردم غیرمسلح	سیاست حقوق بشر کارتر و فضای باز سیاسی	پایان رونق اقتصادی با کاهش قیمت نفت (۱۹۷۶-۱۹۷۸)	ملی‌گرایی، و رادیکالیسم اسلامی و عرفی (شامل گروه‌های چریکی، مارکسیستی و...)	حکومت سرکوبگر شاه	توسعه وابسته به رهبری دولت با اتکا به درآمد نفتی

بررسی انقلاب مصر (۲۰۱۱)

انقلاب مصر در روز ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱، پس از جنبش تونس، آغاز شد و در ۱۱ فوریه ۲۰۱۱، پس استعفای حسنی مبارک، به پیروزی مقدماتی نائل آمد. هسته اولیه جنبش انقلابی مصر را گروه‌های مختلفی تشکیل می‌دادند که یکی از مهم‌ترین آنها گروه شش آوریل، متشکل از حدود صدهزار جوان مصری، بود. آنها از طریق فیس‌بوک شبکه اجتماعی گسترده‌ای در سراسر مصر تشکیل داده بودند که به‌واقع ژرفای این شبکه اجتماعی یکی از علل موفقیتشان بود. انقلاب ۲۵ ژانویه، با الهام از انقلاب تونس، به‌واسطه همین دستگاه‌های ارتباطی صورت گرفت. به‌عبارت دیگر، «تأثیر دومینویی انقلاب تونس بر مصر آشکار و واضح است» (خسروخواهر، ۲۰۱۲: ۴۳). در هردو انقلاب، مردم علیه فقر، بیکاری، فساد، دیکتاتوری و عدم احترام به قانون به‌پا خواستند (شیرازی و رسولی، ۱۳۹۰: ۸۳).

به‌طور کلی، کمتر کسی تصور می‌کرد که این خیزش عربی رخ دهد؛ چراکه بسیاری از تحلیلگران مردم عرب را مردمی مطیع می‌دیدند و بخت چندانی برای تحولات دموکراتیک در آن متصور نبودند.^۱ روی کاساگراندا،^۲ استادیار دولتی کالج آستین در تگزاس، که در آن سال در کلاس‌های درسش درباره اعراب و تحولات کشورهای عربی صحبت می‌کرد، درباره وقایع روز ۲۵ ژانویه این‌گونه می‌گوید:

شهروندان امریکایی شناخت کمی از خاورمیانه دارند و من احساس کردم که باید تصویری روشن از آنچه در حال وقوع بود ارائه دهم... کشور[ای] که به‌خاطرش امیدهای فراوان در دل داشتیم و شانس کمی برایش می‌دیدم، غیرممکن را ممکن ساخته بود. این کشور مبارزه خود برضد رئیس‌جمهور حسنی مبارک را در سی‌امین سال روی‌کاربودن وی آغاز کرده بود (کاساگراندا، ۱۳۸۹: ۱۰۹).

این انقلاب اندیشمندانی را در حیرت فرو برده بود که تحولات مصر را پیگیری می‌کردند. از این جهت، انقلاب مصر به انقلاب ایران بسیار شبیه است، چون در هردو انقلاب تحلیلگران از سیر وقایع عقب ماندند. کاساگراندا در ادامه می‌گوید:

در روز ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱، در میدان تحریر، جمعیت ده‌ها هزار نفری مردم مصر در برابر پلیس‌های... [مصری] ایستادند. پلیس‌های مصر مردانی گستاخ بودند، مردانی بی‌وجدان، مردانی که به‌جای خدمت به مردم از آنان تغذیه می‌کردند. در آن لحظه و در آن روز زمستانی سرد، اما، آنان

^۱ به‌همین دلیل، دموکراسی موجود در کشورهای عربی را دموکراسی نان می‌خوانند (صدیقی، ۱۳۹۱).

^۲ Roy Casagrande

با خشم مردم مصر مواجه شدند. این پلیس بود که شورش کرد نه مردم. این پلیس بود که برخورد خشونت‌آمیز کرد نه مردم. این پلیس بود که رفتارهای روزهای یکم، دوم و سوم ژانویه را از خود نشان داد، رفتاری به‌مانند شورش‌های سال ۲۰۰۸ بر سر غذا. آنها همیشه رفتاری تحقیرآمیز و پراهانت با مردم داشتند. اما این بار مردم آن را برنتابیدند (کاساگراند، ۱۳۸۹: ۱۰۹).

واژه‌هایی که نویسنده مطالب ذکر شده برای بیان سیر وقایع انقلاب مصر توضیح داده است، به نوعی چکیده آن چیزی است که می‌توان درباره علل انقلاب مصر (۲۰۱۱) بیان کرد: «جمعیت ده‌ها هزار نفری»، «خشونت پلیس»، «شورش به‌خاطر غذا»، «رفتارهای تحقیرآمیز پلیس»، و «برنتابیدن مردم». با تمام این مباحث، همانند انقلاب ایران، باید پرسید آیا در مصر انقلاب به معنی دقیق کلمه رخ داد؟

در مصر نیز، همانند ایران، شاهد حرکت جمعی توده‌ای فراقانونی از پایین بودیم. مردم مهم‌ترین مؤلفه انقلاب مصر بودند. ریشه اولیه و اصلی انقلاب مصر جوانان عضو فیس‌بوک بودند با شعار «همه ما خالد سعید هستیم». حداکثر سن آنان ۲۵ بود. این جنبش شش آوریل خوانده می‌شد و به دلیل کشته‌شدن خالد سعید به دست پلیس مصر، به مدیریت وائل غنیمت برپا شده بود. آنها در نهایت فراخوانی برای تجمع ۲۵ ژانویه در همین صفحه صادر کردند و درست در همان روز بود که تجمع میلیونی در میدان التحریر برپا شد و زمینه انقلاب مصر شکل گرفت. نکته مهم این بود که «شعارهای این جوانان، عمدتاً حقوق بشری و دموکراسی خواهانه بود» (پورسعید، ۱۳۹۰: ۱۸۶). علاوه بر آن، می‌توان از جنبش‌های مردمی دیگر نیز نام برد که زمینه حضور حداکثری مردم را «از پایین» فراهم آوردند (مهتدی، ۱۳۸۹: ۱۱۲).

بنابراین، جنبش انقلابی مصر هم گروه‌های مختلفی از احزاب مسلمان مانند اخوان المسلمین و گروه‌های غیراسلامی مانند شش آوریل را دربرمی‌گرفت، و هم توده‌های عظیم مردمی (جوانان، زنان، دانشجویان، حاشیه‌نشینان و...) را شامل می‌شد. خسروخاور با بیان اینکه انقلاب مصر همچون انقلاب ایران یک انقلاب شهری بود اضافه می‌کند که در تونس نقش سکولارها بیشتر بود، ولی در مصر نقش غیررسمی اخوان المسلمین زیاد بود. همچنین، در مصر نباید نقش طبقه کارگر را به‌هیچ‌وجه دست‌کم گرفت؛ چراکه مدتی پیش از سقوط رژیم مبارک، کارگران مصر چیزی در حدود ششصد اعتصاب برگزار کردند؛ به‌علاوه، در همان مقطع، حدود پنج‌هزار نفر از کارگران در میدان التحریر تظاهرات کردند (خسروخاور، ۲۰۱۲: ۴۳). این حرکت‌ها همه در وضعیتی انجام می‌شد که حکومت آنها را رسماً غیرقانونی اعلام کرده بود، و بارها با

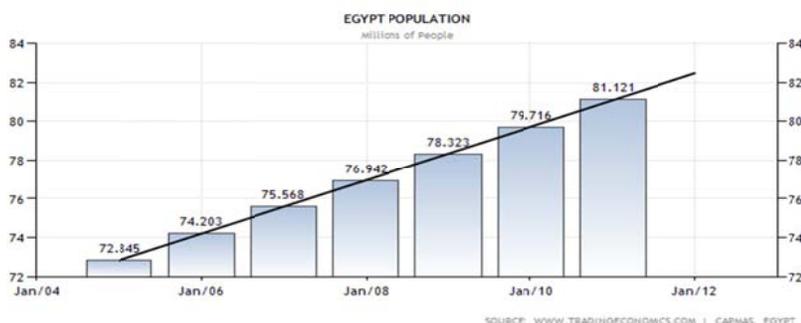
هشدارهای متوالی، از تظاهرکنندگان خواسته بود که مطابق قانون عمل کنند. در نتیجه، انقلاب مصر هم حرکت جمعی توده‌ای از پایین، و هم فراقانونی بود.

بنابراین، درباب متغیرهای فرایندی تعریف انقلاب از منظر پناهی، می‌توان هر سه مورد را در این انقلاب مشاهده کرد، ولی درباره متغیرهای پیامدی جای بحث وجود دارد. انقلاب مصر موفق به سرنگون کردن رژیم حاکم شد و حکومت مبارک را ساقط کرد، اما آیا خاستگاه اجتماعی (طبقاتی) نخبگان سیاسی کشور به‌طور کامل تغییر کرد؟ بخش بزرگی از نخبگان سیاسی به قدرت رسیده، دارای همان خاستگاه اجتماعی (طبقاتی) رژیم پیشین بودند. قوه قضائیه و نیروی های نظامی مصر تقریباً نسبت به قبل از انقلاب دست‌نخورده باقی ماندند، خاستگاه اجتماعی دیگر نخبگان به قدرت رسیده نیز تغییر زیادی با گذشته نداشت و همین تفاوت مهم میان این انقلاب و انقلاب ایران است. در واقع، خاستگاه اجتماعی (طبقاتی) نخبگان سیاسی حاکم مصر، همانند رژیم پیشین مصر، با عقبه‌ای نظامی است (از این جهت، حسنی مبارک قابل مقایسه با عبدالفتاح السیسی است). به دلیل همین عدم تغییر اساسی خاستگاه اجتماعی نخبگان سیاسی حاکم مصر، انقلاب مصر را نمی‌توان انقلابی تمام‌عیار دانست، و درست‌تر است که آن را داخل گیومه قرار دهیم. به همین سبب، ما از این پس آن را «انقلاب» مصر خواهیم نوشت. شاید یکی از مهم‌ترین عوامل شکست «انقلاب» مصر همین بوده است. یکی از علل عدم تغییر اساسی خاستگاه اجتماعی نخبگان سیاسی حاکم، پس از سرنگونی رژیم مصر، غیبت یک رهبر انقلابی مقبول همگان و متکی بر یک گروه یا طبقه اجتماعی متفاوت با طبقه حاکم بوده است.

کاربست نظریه فورن: برای آزمودن نظریه فورن، یکایک پنج‌متغیر او را درباب «انقلاب» مصر بررسی می‌کنیم. پیش از همه، به بحث توسعه وابسته (A) می‌پردازیم. مصر پس از امضای معاهده کمپ دیوید میان خود و اسرائیل به شدت اقتصاد خود را به امریکا وابسته کرد. امریکا به واسطه آن معاهده، هرساله کمک‌های بسیاری به این کشور می‌کرد. این کمک‌ها سال به سال افزایش می‌یافت، اما آزادسازی اقتصادی و خواسته‌های مهم بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ذیل عنوان اصلاحات اقتصادی نیز بایستی به دست رهبران مصری اجرا می‌شد. با وجود این، به نوشته لوچانی، اگر فرایند اصلاحات به صورت جدی پیگیری می‌شد، تغییری در ماهیت روابط دولت و جامعه پدید می‌آمد. اما، برنامه اصلاحات اقتصادی مصر تنها در پیوند با افزایش سریع کمک‌های خارجی انجام شده است (لوچانی، ۱۳۹۱: ۸۴). در واقع، آنچه اصلاحات اقتصادی بر سر این کشور آورد عبارت بود از وابستگی بیشتر به خارج. به نظر بیات، این وضعیت پیامدهای ناگواری را برای مردم مصر رقم زد. به نظر او، اجرای سیاست‌های خصوصی‌سازی و لیبرالی کردن در مصر در دهه ۱۹۹۰، مشکلات مهم اجتماعی به وجود آورد. با اینکه میزان

امید به زندگی و مرگومیر کودکان کاهش پیدا کرد، بیکاری، فقر و فاصله درآمدی در آن دهه بسیار افزایش یافت (بیات، ۲۰۱۰: ۶۷).

بنابراین، متغیر اول نظریه فورن (A) در مصر محقق شده است. نکته مهم درک این مطلب است که آزادسازی اقتصادی در مصر زمینه رشد برخی شاخص‌های توسعه انسانی را نیز به ارمغان آورد که باعث افزایش سطح زندگی شد، ولی به دلیل افزایش وابستگی به غرب، پیامدهای وخیم اقتصادی و سیاسی را به همراه داشت که همین‌ها به افزایش احساس محرومیت انجامید. درباب متغیر چهارم (D)، مانند مورد ایران، می‌توان شاخص‌های اقتصادی و جمعیتی را مطابق با نمودارهای ذیل در سال‌های منتهی به «انقلاب» مصر مشاهده کرد. در اینجا روند افزایش جمعیت، مسیر نزولی تولید ناخالص ملی و تورم پرنوسانی را در سال‌های منتهی به «انقلاب» مصر شاهدیم.



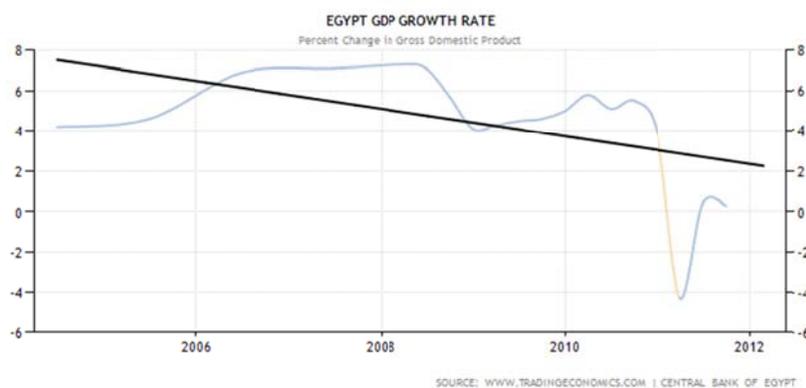
نمودار ۴. رشد جمعیت کشور مصر از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۱

نبوی می‌نویسد:

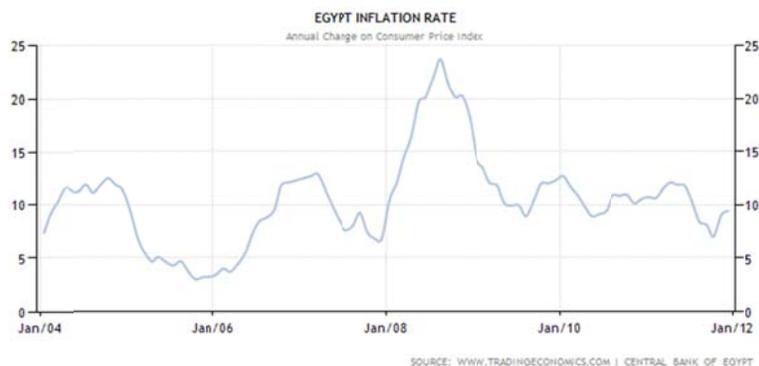
به لحاظ اقتصادی، حدود ۴۰ درصد مصریان کمتر از ۲ دلار در روز درآمد دارند و زیرخطر فقر هستند؛ میزان بیکاری از ۹/۴ درصد در سال ۲۰۰۹، به ۹/۷ درصد در سال ۲۰۱۰ افزایش یافته است؛ میزان تورم، که از ۱۱/۹ درصد در سال ۲۰۰۹ به حدود ۶/۸ درصد در ابتدای سال ۲۰۱۰ کاهش یافته بود، در پایان سال به ۱۲/۸ درصد بالغ شد. این درحالی است که رشد سالانه جمعیت حدود ۱/۹ و متوسط سنی در این کشور ۲۴ سال است؛ یعنی اکثریت جمعیت در سن آمادگی به کار قرار دارند. همچنین، حاشیه‌نشینی در سال‌های اخیر افزایش یافته است، به ویژه قاهره، به غیر از جمعیت ۸ میلیونی خود، دارای حدود ۹ میلیون حاشیه‌نشین است. به همین دلیل است که یک‌چهارم بودجه سالانه به توزیع یارانه اختصاص می‌یابد. درکنار این

مطالعه تطبیقی عوامل وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی ایران و شکست انقلاب مصر

وضعیت، میزان سرمایه‌گذاری‌ها و درآمدهای خارجی در دو سال گذشته افزایش یافته‌است که میزان سرمایه‌گذاری خارجی حدود ۲۷ میلیارد دلار، رشد اقتصادی دوره ۲۰۰۸-۲۰۰۹ حدود ۴/۷ درصد، و رشد دوره ۲۰۱۰-۲۰۰۹ حدود ۵/۸ درصد بوده‌است. برای سال ۲۰۱۱ نیز رشد ۶ درصدی هدف‌گیری شده بود. مشکل دقیقاً از ناکارآمدی بخش دولتی و فساد گسترده اقتصادی ناشی می‌شود که سبب شده‌است بازتوزیع درآمدها دچار اختلال شود (نبوی، ۱۳۸۹: ۱۱۷).



نمودار 5. رشد تولید ناخالص ملی کشور مصر از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۱



نمودار 6. نرخ تورم کشور مصر از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۱

به‌علاوه، باید گفت:

دولت مبارک از نقش ژئوپولیتیک مصر برای تحمیل خواسته‌هایش حداکثر استفاده را برد. سیاست «مقاومت بردبارانه» درمقابل فشارهای بین‌المللی به نتایج اقتصادی درخشانی منجر

نشده... رشد اقتصادی در سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۰ به ۲ درصد کاهش یافت که این رقم به مراتب کمتر از نرخ رشد جمعیت بود (لوچانی، ۱۳۹۱: ۸۳).

بنابراین، می‌توان متغیر چهارم فورن را در وقوع «انقلاب» مصر مشاهده کرد. برای شناخت ماهیت فرهنگ سیاسی مخالفت (C) در مصر می‌توان به بحث‌های مرتبط با جنبش‌های اخیر اجتماعی در کشورهای منطقه و حتی جهان رجوع کرد. به‌طور کلی، می‌توان گفت جنبش‌های اجتماعی معاصر دارای دو ویژگی هستند:

۱. سابقه تاریخی اعتراض و مخالفت و مشکلات میان دولت و ملت؛
 ۲. فرایند و پویایی خود جنبش (شامل کنش و واکنش دولت، و تفسیر وقایع به‌وسیله کنشگران حاضر در جنبش از طریق «دراماتیزه کردن»، «آیینی کردن»، مناسبات بین‌المللی، جنبش‌های بین‌المللی، و مواضع رسانه‌های بین‌المللی (خسروخاور، ۲۰۱۲: ۱۵).
- هر دو مورد برای شکل‌گیری فرهنگ سیاسی مخالفت نیز بسیار اساسی است. بیات این جنبش‌های جدید (چه انقلابی و غیرآن) در کشورهای مسلمان را ذیل عنوان پسااسلام‌گرایی (بیات، ۲۰۱۰) نام‌گذاری می‌کند. به‌نظر خسروخاور، جنبش‌های اجتماعی جدید اسطوره را به آرمان تبدیل می‌کنند (خسروخاور، ۲۰۱۲: ۱۵)؛ در نتیجه، به‌صورت آرمانی و نه اسطوره‌ای از شکل انقلابی برخوردار شده‌اند. خسروخاور توضیح می‌دهد که با توجه به مضمون اصلی این جنبش‌ها، آنها از ویژگی‌های آرمانی‌ای برخوردار می‌شوند که عبارت‌اند از:

۱. احیاءکردن تعادلی که در گذشته بوده‌است؛
۲. ساختن جامعه‌ای جدید مبتنی بر عدالت اجتماعی و برابری و...؛
۳. ساختن یک جامعه معتدل و آزاد از تقابل، و همچنین فارغ از رهبری در نقش پدر (خسروخاور، ۲۰۱۲: ۱۸).

نوع سوم، کمتر از دو نوع اول تمامیت‌خواهانه و بیشتر دموکراتیک است. خسروخاور می‌گوید که می‌توان برای مقایسه نوع اول به ایران، و برای انواع دیگر به جهان عرب کنونی اشاره کرد (خسروخاور، ۲۰۱۲: ۱۸). این جنبش‌های جدید، بیش‌ازآنکه اسلام‌گرایی شدید داشته باشند، یا در ضدیت شدید با اسلام باشند، جنبش‌های مدنی‌ای هستند که از اصول حقوق بشر، جامعه مدنی و مدرنیته سیاسی تبعیت می‌کنند. چرا استراتژی اسلام‌گرایی تغییر کرده و به عرصه اجتماعی یا جامعه مدنی منتقل شده‌است؟ از این جهت، می‌توان میان دنیای اسلام و غرب به‌لحاظ تاریخی شباهتی دید: در غرب با توجه به تحولات درون مسیحیت، و در نتیجه، تفکیک حوزه دولت از جامعه مدنی، و استقلال سیاست از دیگر ساختارها، سازوکارهای اجرای

دموکراسی ممکن شد. در مقام مقایسه، می‌توان گفت با توجه به جنبش‌های اخیر، اسلام در حال انتقال از حوزه سیاست به حوزه اجتماعی است، که این می‌تواند به روند دموکراتیزاسیون سرعت بخشد.

اما متغیرهای بعدی فورن به ترتیب حکومت انحصاری سرکوب‌کننده (B) و نظام باز جهانی (E) است. برخی به حکومت انحصاری سرکوب‌کننده اشاره کرده‌اند (لوچانی، ۱۳۹۱: ۸۲؛ کامروا، ۱۳۹۱: ۹۵). کامروا می‌گوید که «مرگ سادات... دولت مصر را از قالب فراگیر طرفداران ناصر دور کرد» (کامروا، ۱۳۹۱: ۱۰۱) و به قالب دولت انحصاری نزدیک کرد (همان: ۱۰۲). بنابراین، متغیر دوم فورن (B) نیز درباب مصر پیش از «انقلاب» موجود است. رژیم مصر حول شخصیت حسنی مبارک، که ۳۰ سال قدرت را در دست داشت، شکل گرفته بود.

درباب متغیر آخر (E)، مصر به شدت به سیاست‌های کشورهای غربی (و به‌طور خاص امریکا) حساس بود. این روند با روی کار آمدن اوپاما در امریکا و سیاست «تغییر» او نسبت به دوره بوش شروع شد. به‌طور کلی، رویکرد دولت اوپاما به وضعیت اقتدارگرایی موجود در حکومت پیش از «انقلاب» مصر، و عدم حمایت دولت او از دولت مبارک در ماه‌های پایانی منتهی به انقلاب، یکی از عوامل سقوط رژیم مبارک بود. جالب‌توجه اینکه درباره «انقلاب» مصر «یک روزنامه اسرائیلی بی‌پرده این‌گونه تیتیر زد که اوپاما مبارک را فروخت و بعد مقایسه‌ای تاریخی را به میان کشید میان اوپاما و کارتر. هردو را هم بی‌عرضه خواند؛ یکی را علت‌العلل انقلاب ایران خواند و دیگری را مسبب آشوب‌های کنونی مصر» (خسروشاهین، ۱۳۸۹: ۱۰۷). بنابراین، همانند «نسیم کارتری»، که باعث تشدید وضعیت انقلابی ایران شد، «نسیم اوپامایی» نیز زمینه‌ساز به‌زیر کشیده شدن مبارک را فراهم آورد. بدین ترتیب، می‌توان گفت همه پنج‌عامل نظریه فورن برای وقوع «انقلاب» مصر نیز تحقق یافته‌است، و جواب سؤال دوم درباره مصر نیز مثبت است. جدول ذیل خلاصه وضعیت متغیرهای پنج‌گانه فورن را درباره مصر نشان می‌دهد:

شباهت‌ها و تفاوت‌های انقلاب ایران و مصر

به‌طور خلاصه در بخش پیشین دیدیم که انقلاب ایران، انقلابی تمام‌عیار (مطابق با تعریف پناهی)، و از نوع انقلاب اجتماعی بود که اقشار و طبقات مختلف اجتماعی (روحانیان، بازاریان، روشنفکران، حاشیه‌نشینان، کارگران صنعتی، زنان) در آن مشارکت داشته‌اند. سپس، نظریه فورن را درباره انقلاب ایران بررسی کردیم و نشان دادیم که هر پنج‌عامل در وضعیت ایران صادق‌اند؛ یعنی پاسخ سؤال‌های اول و دوم درباره انقلاب اسلامی ایران مثبت است.

جدول ۲. مصادیق متغیرهای پنج‌گانه نظریه انقلاب جان فورن درباره وضعیت مصر

نوع پیامد	ارتباط با نظام جهانی (E)	وضعیت اقتصادی (D)	نوع فرهنگ سیاسی مقاومت (C)	نوع دولت (B)	نوع ساختار اجتماعی (A)
شکست «انقلاب» با کودتای نظامیان	سیاست دموکراتیک اوباما	کاهش درآمد، شیوع فقر و فساد	درخواست حقوق بشر، دموکراسی خواهی، فرهنگ مدنی و اسلام اجتماعی	حکومت انحصاری - امنیتی مبارک / رژیم استبدادی وابسته به نظامیان	توسعه وابسته؛ سیاست بازار آزاد و تجارت توریسم / دریافت کمک های سالیانه از آمریکا

در بخش بعدی مشخص شد که «انقلاب» مصر، انقلابی تمام‌عیار (مطابق با تعریف پناهی) نبوده‌است، هرچند اقشار و طبقات مختلف اجتماعی (جوانان، بازاریان، روشنفکران، حاشیه نشینان، کارگران صنعتی، زنان، مذهبی‌ها) در آن مشارکت داشته‌اند. سپس، نظریه فورن را درباره «انقلاب» مصر بررسی کردیم. مشخص شد که هر پنج شرط فورن درباره وضعیت مصر هم صادق‌اند. بنابراین، از دو سؤال اول و دوم فقط پاسخ سؤال دوم در مورد «انقلاب» مصر مثبت بود، به این دلیل که اگرچه در اینجا شاهد پنج شرط فورن هستیم، اما انقلاب مصر همچون ایران یک انقلاب تمام‌عیار نبود. می‌توان «انقلاب» مصر را از نوع انقلاب‌های «سیاسی ناتمام» شناخت، که با کودتای نظامی با شکست مواجه شد. در واقع، «نیروهای نظامی» در فرایند «انقلاب» مصر سبب شکست آن شدند. در ادامه، تلاش می‌کنیم به تفاوت مهم این دو انقلاب در زمینه نقش «نیروهای نظامی» بپردازیم.

به نظر ما، بایستی «نقش نیروهای نظامی» به‌منزله متغیری مهم در وقوع و پیروزی یا شکست انقلاب‌ها بررسی شود. در فرایند انقلاب اسلامی ایران، بخش‌هایی از ارتش به مردم پیوستند و ارتش دچار فروپاشی نسبی شد و به‌ناچار اعلام بی‌طرفی کرد. اعلام بی‌طرفی ارتش پیروزی انقلاب ایران را رقم زد. در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ سران ارتش در جلسه‌ای تصمیم به بی-طرفی گرفتند و اعلام کردند که در روند انقلاب بی‌طرف خواهند بود. همین سبب شد که بختیار پا به فرار بگذارد و دولت او و رژیم شاهنشاهی سقوط کند. نه تنها بخش‌های مهمی از رده‌های پایین ارتش به انقلابیون پیوستند، بلکه انقلابیون پس از رسیدن به قدرت ارتش را بازسازی کردند. در بازسازی ارتش، سران نیروهای نظامی رژیم پیشین به‌دست نخبگان سیاسی

جدید (انقلابیون) تصفیه و اعدام یا بازنشسته شدند. به علاوه، نیروهای نظامی مردمی شامل کمیته انقلاب و سپاه پاسداران برای محافظت از انقلاب در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی شکل گرفت. این اقدامات امکان کودتای مجدد ارتش را سلب کرد. این است که به طور کلی می توان ترکیب و وضعیت نیروهای نظامی را در انقلاب ایران یکی از عوامل اصلی موفقیت این انقلاب شمرد.

در مصر، در روز اول فوریه ۲۰۱۱، ارتش مصر رسماً اعلام بی طرفی کرد و همین زمینه افول رژیم مبارک را تسهیل کرد، تا اینکه سرانجام، با ایفای نقش اخوان المسلمین و دیگر گروه های مدنی، در انقلابی که از ۲۵ ژانویه شروع شده بود، در روز ۱۱ فوریه حسنی مبارک استعفا داد و دولت او سقوط کرد و انقلابیون به قدرت رسیدند. در این فرایند نه ارتش مصر دچار فروپاشی شد و نه تصفیه جدی ای در آن صورت گرفت و نه نیروی نظامی مردمی شکل گرفت. بنابراین، امکان کودتای نظامی وجود داشت. این کودتا در ۳ ژوئیه ۲۰۱۳ اتفاق افتاد و دولت قانونی محمد مرسی را به زیر کشید و مسیر «گذار دموکراتیک» را با شکست روبه رو کرد (براون، ۲۰۱۳). نخبگان سیاسی «انقلاب» مصر موفق نشدند ساختار قوه قضائیه و نیروهای نظامی را به طور اساسی تغییر دهند. پیامد چنین وضعیتی عدم تغییر اساسی در خاستگاه اجتماعی (طبقاتی) نخبگان سیاسی حاکم و نیروهای نظامی بود.

به عبارت دیگر، تعریف پناهی از انقلاب نشان می دهد که عدم تغییر خاستگاه اجتماعی (طبقاتی) بخش مهمی از حامیان رژیم پیشین در مصر (یعنی ارتش)، عامل اصلی شکست انقلاب مصر است. بنابراین، می توان متغیر «نقش و وضعیت نیروهای نظامی» را به مثابه متغیر ششم (F) به نظریه فورن افزود و آن را تدقیق کرد. بدین ترتیب، می توان بیان کرد که انقلاب ایران، انقلابی اجتماعی با الگوی ABCDEF است، ولی «انقلاب» مصر، انقلابی شکست خورده با الگوی ABCDEF است. بنابراین، پاسخ سؤال سوم این است که نیروهای نظامی و وضعیت آنها نقشی اساسی در پیروزی و شکست انقلاب دارند، به طوری که در انقلاب ایران فروپاشی و بازسازی این نیروها سبب پیروزی و در «انقلاب» مصر عدم فروپاشی و بازسازی این نیروها سبب شکست شد.

نتیجه گیری

در این مقاله، زمینه های وقوع انقلاب اسلامی ایران و «انقلاب» مصر با هم مقایسه شد. ملاحظه شد که این دو انقلاب شباهتهایی با هم داشتند: یکی اینکه وقوع این دو انقلاب همه را در شک و حیرت فرو برد؛ دوم، در هر دو شاهد حرکت جمعی توده های فراقانونی از پایین بوده ایم؛

سوم، اینکه هردو کشور پیش از انقلاب مجبور شدند سیاست‌هایی را برای اصلاحات اقتصادی پیگیری کنند، که به توسعه وابسته منجر شد؛ چهارم، اینکه آزادسازی اقتصادی زمینه رشد برخی شاخص‌های توسعه انسانی را به‌ارمغان آورد که باعث افزایش سطح زندگی بعضی از اقشار اجتماعی شد و احساس محرومیت نسبی را تشدید کرد؛ پنجم، اینکه در سطح بین‌الملل، هردو کشور با سیاست دموکراسی‌خواهی امریکایی، «نسیم‌کاری» و «نسیم‌اوبامایی» مواجه شدند که گریبان هر دو کشور را گرفت؛ ششم، اینکه در فرایند وقوع هردو انقلاب سطح خشونت پایین بود.

این دو انقلاب تفاوت‌های مهمی هم داشتند که می‌توان به این موارد اشاره کرد: نخست، انقلاب ایران دارای رهبر و ایدئولوژی مشخص اسلامی بود که تشکیلات روحانیت آن را تبلیغ و حمایت می‌کرد، ولی انقلاب مصر عملاً رهبر و ایدئولوژی مشخصی نداشت؛ سوم، با توجه به مفهوم «ناجنیش»^۱ آصف بیات، می‌توان گفت در مصر شبکه‌هایی که در خیابان علیه دولت فعالیت می‌کردند، در مواجهه مستقیم با قوای قهریه، ترجیح می‌دادند که عقب‌نشینی تاکتیکی انجام دهند؛ برعکس ایران، که مردم فی‌المجلس مقاومت می‌کردند؛ ثالثاً، نیروهای نظامی در فرایند انقلاب اسلامی دچار فروپاشی نسبی شدند و پس از سرنگونی رژیم تصفیه و بازسازی شدند. همین‌طور، نیروهای نظامی جدیدی از بطن انقلاب شکل گرفتند و در خدمت انقلاب و اهداف آن قرار گرفتند، در صورتی که در مصر نیروهای نظامی اغلب دست‌نخورده باقی ماندند و توانستند پس از مدتی به کودتای نظامی دست بزنند و انقلابیون را شکست دهند و انقلاب را ساقط کنند. بدین‌صورت، انقلاب اسلامی انقلابی موفق و «انقلاب» مصر انقلابی شکست‌خورده تلقی می‌شود؛ چهارم، در انقلاب اسلامی ایران خاستگاه اجتماعی و طبقاتی نخبگان سیاسی حاکم تغییر اساسی کرد، در حالی که در «انقلاب» مصر تغییر مهمی در خاستگاه اجتماعی نخبگان سیاسی ایجاد نشد، که خود می‌تواند یکی از علل مهم شکست انقلاب مصر تلقی شود.

مطالعه حاضر نشان داد که انقلاب اسلامی ایران را می‌توان انقلاب تمام‌عیار اجتماعی دانست، در حالی که «انقلاب» مصر را نمی‌توان تمام‌عیار دانست؛ زیرا دگرگونی اساسی در خاستگاه اجتماعی نخبگان سیاسی آن به‌عمل نیامد. درباره اوضاع مساعد انقلاب، بر مبنای نظریه جان فورن، مشخص شد که هردو کشور پنج شرط ذکر شده در نظریه فورن را برای وقوع انقلاب داشته‌اند، امکان خیزش انقلابی موفق در هردو کشور نیز وجود داشت، اما اوضاع انقلابی

^۱Non-Movement

مساعده شرط لازم برای وقوع انقلاب است که موفقیت آن را تضمین نمی‌کند. برای موفق شدن انقلاب، شروط دیگری، از جمله رهبری، ایدئولوژی، سازمان‌دهی، و غلبه بر عوامل بازدارنده لازم است، تا بتوان از بحران انقلاب عبور کرد و نظام سیاسی پایدار به وجود آورد که «انقلاب» مصر فاقد این شروط بود.

یکی از عوامل مهم اثرگذار در استقرار و پایداری رژیم انقلابی وضعیت نیروهای نظامی است. در حالی که در ایران زمینه مساعده برای غلبه بر قوای نظامی رژیم پیشین و بازسازی و کنترل آن پیش آمد، و نیروهای نظامی توانستند در خدمت انقلاب قرار گیرند، در «انقلاب» مصر این اتفاق نیفتاد. نیروهای نظامی مصر بدون تغییر مهمی به کار خود ادامه دادند و نیروی نظامی انقلابی برای مهار آن تشکیل نشد. در نتیجه، امکان کودتای ارتش و بازپس گرفتن قدرت از انقلابیون فراهم شد و «انقلاب» مصر شکست خورد.

بر اساس این مطالعه، به نظر می‌رسد برای افزایش قدرت تبیین نظریه فورن، بهتر است عامل ششمی زیر عنوان «وضعیت نیروهای نظامی» به آن اضافه شود، تا دقیق‌تر بتوان فرایند و احتمال موفقیت انقلاب‌های جهان‌سومی را پیش‌بینی کرد.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹) *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، چاپ شانزدهم، تهران: نی.
- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله و مینا رسولی (۱۳۹۰) «کالبدشکافی جنبش مصر»، *دانشنامه بهار (علوم سیاسی)* دوره - شماره ۸۰: ۲۹-۵۶.
- آل‌بیل، جیمز (۱۳۸۷) *سیاست در ایران: گروه‌ها، طبقات و نوسازی*، ترجمه علی مرشدزاده، تهران: اختران.
- اخوان‌کازمی، بهرام (۱۳۹۲) «بیداری اسلامی و راهبرد شکل‌گیری امت اسلامی»، *مطالعات انقلاب اسلامی*، شماره ۳۳: ۲۷-۴۲.
- اشرف، احمد و علی بنوعزیزی (۱۳۸۸) *طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران*، ترجمه سهیلا ترابی‌فارسانی، چاپ دوم، تهران: نیلوفر.
- برینتون، کرین (۱۳۸۵) *کالبدشکافی چهار انقلاب*، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ هشتم، تهران: زریاب.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۹) *موانع توسعه سیاسی در ایران*، چاپ هشتم، تهران: گام‌نو.

- بیات، آصف (۱۳۹۱) *سیاست‌های خیابانی* (جنبش تهری‌دستان در ایران)، ترجمه اسدالله نبوی، تهران: پردیس دانش.
- پناهی، محمدحسین (۱۳۸۷) «انقلاب اسلامی و انقلاب در نظریه‌ها»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، شماره ۴۲-۴۳: ۲۶۳-۳۲۷.
- پناهی، محمدحسین (۱۳۹۱) *نظریه‌های انقلاب: وقوع، فرایند و پیامدها*، چاپ دوم، تهران: سمت.
- پورسعید، فرزاد (۱۳۹۰) «بررسی مقایسه‌ای انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر»، *مطالعات راهبردی*، سال چهاردهم، شماره ۲: شماره مسلسل ۵۲: ۱۵۹-۱۹۸.
- تتی، آندرا و جنارو گرواسیو (۱۳۹۲) «کودتای ارتش در مصر؛ برای مردم یا علیه مردم»، ترجمه فرزاد محمدزاده ابراهیمی، *چشم‌انداز/ایران*، شماره ۸۰: ۱۴۲-۱۴۳.
- حاضری، علی‌محمد و ابراهیم صالح‌آبادی (۱۳۸۳) «ساختار دستگاه سرکوب و فروپاشی رژیم شاه»، *جامعه‌شناسی/ایران*، دوره پنجم، شماره ۳: ۵-۲۷.
- حسینی، حسین (۱۳۸۸) *رهبری و انقلاب*، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه امام‌خمينی.
- خسروشاهین، هادی (۱۳۸۹) «تولد انقلاب‌های عربی»، *مهرنامه*، سال اول، شماره ۹: ۱۰۶-۱۰۷.
- صدیقی، لاری (۱۳۹۱) «به‌سوی حکومت لیبرال در جهان عرب: از دموکراسی نان تا دموکراسی رأی»، ترجمه محمدتقی دلفروز، در: *جامعه مدنی و دموکراسی در خاورمیانه*، تهران: فرهنگ جاوید: ۶۶-۹۱.
- طالبان، محمدرضا (۱۳۸۷) «درآمدی روش‌شناسانه بر تحلیل بولی فوران از انقلاب ایران»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، شماره ۴۲-۴۳: ۴۵۵-۴۹۴.
- فورن، جان (۱۳۹۰) «جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی انقلاب‌های اجتماعی کشورهای جهان سوم»، در: *نظریه‌پردازی/انقلاب‌ها*، ترجمه فرهنگ ارشاد، چاپ پنجم، تهران: نی.
- فورن، جان (۱۳۹۱) *مقاومت شکننده*، ترجمه احمد تدین، چاپ دوازدهم، تهران: رسا.
- فوکو، میشل (۱۳۸۶) *ایران: روح یک جهان بی‌روح: و نه گفت‌وگویی دیگر با میشل فوکو*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، چاپ پنجم، تهران: نی.
- کاساگراندا، روی (۱۳۸۹) «انقلاب پان‌عرب»، *مهرنامه*، سال اول، شماره ۹: ۱۰۸-۱۱۱.

کامروا، مهران (۱۳۹۱) «تحلیل ساختاری از دولت‌های غیردموکراتیک و آزادسازی سیاسی در خاورمیانه»، ترجمه محمدتقی دلفروز، در: *جامعه مدنی و دموکراسی در خاورمیانه*، تهران: فرهنگ جاوید: ۹۴-۱۲۵.

کدی، نیکی (۱۳۹۰) *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ دوم، تهران: علم.

گلدستون، جک (۱۳۸۷) *انقلاب‌ها*، ترجمه محمدتقی دلفروز، چاپ دوم، تهران: کویر.
گل محمدی، احمد (۱۳۸۸) «از تبیین تا ضدتبیین: چالش‌ها و تحول مفهوم‌بندی یک انقلاب»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، شماره ۴۲-۴۳: ۱۳-۳۹.

لوچانی، جاکومو (۱۳۹۱) «رانت نفتی، بحران ملی دولت و دموکراسی در خاورمیانه»، ترجمه محمدتقی دلفروز، در: *جامعه مدنی و دموکراسی در خاورمیانه*، تهران: فرهنگ جاوید: ۶۶-۹۱.

مقدم، والننتین (۱۳۹۰) «جنیست و انقلاب‌ها»، در: *نظریه‌پردازی انقلاب‌ها*، ترجمه فرهنگ ارشاد، چاپ پنجم، تهران: نی.

مهتدی، محمدعلی (۱۳۸۹) «اخوانی‌ها، دموکرات‌های مسلمان»، *مهرنامه*، سال اول، شماره ۹: ۱۱۲-۱۱۳.

میلانی، محسن (۱۳۸۸) *شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران*، ترجمه مجتبی عطارزاده، چاپ ششم، تهران: گام‌نو.

نبوی، سیدعبدالامیر (۱۳۸۹) «بهار دموکراتیک عربی»، *مهرنامه*، سال اول، شماره ۹: ۱۱۶-۱۱۸.

نبوی، نگین (۱۳۹۰) *روشنفکران و دولت در ایران: سیاست، گفتار و تنگنای اصالت*، ترجمه حسن فشارکی، تهران: پردیس دانش/ شیرازه کتاب.

نجفی، موسی (۱۳۹۱) «نظریه بیداری اسلامی براساس اندیشه سیاسی مقام معظم رهبری»، *مطالعات انقلاب اسلامی*، سال نهم، شماره ۲۸: ۱۱-۲۶.

واعظی، محمود (۱۳۹۰) *بحران‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه: نظریه‌ها و روندها*، تهران: وزارت امور خارجه.

Barany, Zoltan (2013) "Armies and Revolutions", *Journal of Democracy* 24: 2, pp. 62-67.

Bayat, Asef (2010) *Life as Politics*, Amsterdam: Amsterdam University Press.

- Bayat, Asef (2013) "Revolution in Bad Times", *New Left Review* 80, March-April, pp. 47-60.
- Brown, Nathan (2013) "Tracking the "Arab Spring": Egypt's Failed Transition", *Journal of Democracy* 24: 4, pp. 45-58.
- Foran, John (1993) "Theories of Revolution Revisited: Toward a Fourth Generation," *Sociological Theory*, Vol. 11, No. 1, pp. 1-20.
- Foran, John and Jeff Goodwin (1993) "Revolutionary Outcomes in Iran and Nicaragua: Coalition Fragmentation, war, and the Limits of Social Transformation," in *Revolution: Critical Concepts in Political Science*. Edited by Rosemary H. T. O'Kane. London: Routledge, 2000.
- Khosrokhavar, Farhad (2012) *The New Arab Revolution that shook the world*, Boulder: Paradigm Publishers.
- Moghadam, Valentine (1995) "Gender and Revolutionary Transformation: Iran 1979 and Easter Europe," *Gender and Society*, 9: 3, pp. 328-358.
- Skocpol, Theda (1979) *States and Revolutions*, USA: Cambridge University Press.
- Skocpol, Theda (1988) "Social Revolutions and Mass Military Mobilization", *World Politics*, 40: 2, pp. 147-283.
- <http://www.tradingeconomics.com/>